

فرایند پژوهی تکوین رشته مطالعات زنان معطوف به تغییرات پارادایمی جنسیت (مطالعه موردی: دانشگاه‌های امریکا)

فاطمه قاسمپور^{۱*}، زهره نصرت خوارزمی^۲

چکیده

رشته مطالعات زنان از دهه ۱۹۷۰ در امریکا تأسیس شده و به دلیل تعداد، تنوع موضوع و مواد درسی رشد روزافزونی داشته است. از وجوه مهم تکوین این رشته، پیوستگی به واقعیت در حال تغییر وضعیت زنان در جامعه امریکاست. تأسیس این رشته در کنار جنبش‌های مدنی زنان و با عنایت به تغییرات مفهومی و توسعه مصداقی حقوق و توانمندسازی زنان قابل پیگیری است. بیش از یک دهه است که رشته مطالعات زنان در امریکا، به‌رغم پویایی درون‌گفتمانی، با چالشی برخاسته از تغییرات پارادایمی حوزه جنسیت روبه‌رو هستند؛ به‌نحوی که حتی نام این رشته ناکافی و نارسا قلمداد می‌شود. مقاله حاضر، با روش فرایندپژوهی مبتنی بر آثار تاریخ‌نگارانه مطالعات زنان در امریکا، به تحلیل انعکاس تغییرات پارادایمی زنان و جنسیت در تکوین این رشته و چالش‌های پیش روی آن می‌پردازد. فرایند تکوین این رشته در سه دوره، اعم از پارادایم سیستم جنس دوگانه: زنان در برابر مردان (۱۹۷۰- اوایل دهه ۱۹۸۰)، تغییر پارادایم از زن به زنان- از زنان به جنسیت (دهه ۱۹۸۰- نیمه دهه ۱۹۹۰) و پارادایم تفوق گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی (نیمه دهه ۱۹۹۰ تاکنون)، واکاوی شده است. فهم این پویایی گفتمانی در امریکا به فهم گفتمان جنسیت در سطح بین‌المللی می‌انجامد.

کلیدواژگان

رشته مطالعات زنان، برابری جنسیتی، توانمندسازی زنان، گرایش‌های جنسی و هویت جنسیتی، ایالات متحده امریکا.

۱. دکتری فلسفه تطبیقی و پژوهشگر مقیم مرکز تحقیقات زن و خانواده (نویسنده مسئول)

fateme.ghasempour@gmail.com

zkharazmi@ut.ac.ir

۲. استادیار گروه مطالعات امریکا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۳۰

مقدمه

بسیاری از تاریخ‌نگاران اولین بارقه‌های ورود دانشگاهیان به عرصه مطالعات زنان را در فعالیت فمینیست استرالیایی مگ داوسون جست‌وجو می‌کنند که در سال ۱۹۵۶ با ارائه واحد درسی «زنان در دنیای در حال تغییر» در دانشگاه سیدنی به صورت بسیار محدود در باب وضعیت اقتصادی و مشارکت سیاسی زنان اروپای غربی به ارائه درس پرداخت [۳۵].

تأسیس رشته مطالعات زنان در غرب عمدتاً به پیوند دانشگاهیان با جنبش‌های مدنی پس از جنگ جهانی دوم در دهه ۱۹۶۰ بازمی‌گردد. آلیس گینزبرگ، وقایع‌نگار مطالعات زنان و ویراستار کتاب *تکامل مطالعات زنان در آمریکا: بازخورد پیروزی‌ها، مجادلات و تغییرات*، معتقد است تأسیس مطالعات زنان «طبیعتاً از سیاست زمان خود» بیرون آمده است: دهه ۱۹۶۰، توسعه جنبش‌های عدالت و برابری طلبانه سیاه‌پوستان، جنبش‌های حامی همجنس‌گرایان، معترضان به جنگ ویتنام و در کنار همه آن‌ها جنبش‌های آزادی‌بخش و حامی احقاق حقوق زنان، همه و همه، در کنار یکدیگر معنا می‌یافت و تکوین جامعه مدنی و مطالبات آن پیش‌شرط تغییر نگرش در دانشگاه و آماده‌سازی بستری برای مطالعات زنان محسوب می‌شد [۱۸].

در آمریکا، بستر دانشگاه به لحاظ تاریخی و در پیوند با جنبش‌های اجتماعی زنان، برای شکل‌گیری ابتدایی‌ترین اشکال مطالعات زنان در این بازه زمانی بسیار مهیا بوده است. نخستین واحدهای درسی مطالعات زنان در دانشگاه کورنل در سال ۱۹۶۹ ارائه شد؛ هرچند اولین گروه رسمی با این نام در دانشگاه ایالتی سن‌دیگو در سال ۱۹۷۰ تأسیس شد [۳۴]. دانشگاه کورنل سپس توانست مؤسس دومین گروه رسمی مطالعات زنان نیز باشد و این آغاز رشد سریع گروه‌های مشابه در کالج‌های هنری لیبرال و انواع مؤسسات آموزشی خصوصی و فدرال در آمریکا بود که حتی کالج‌های وابسته به کلیسا را نیز دربر می‌گرفت. رشد سریع مطالعات زنان در آمریکا به گونه‌ای بود که از تعداد ۱۵۰ برنامه آموزشی در ۱۹۷۵، به سه برابر، یعنی ۴۵۰ برنامه، تا نیمه دهه ۱۹۸۰ و بیش از ۶۰۰ برنامه آموزشی در دهه ۱۹۹۰ رسید [۳۰].

تأسیس رشته مطالعات زنان در متن تاریخی و اجتماعی دهه ۱۹۶۰ با آرمان‌گرایی به‌عنوان عنصر ذاتی آن گره خورده است. مؤسسان و استادان این دپارتمان، افراد آرمان‌گرایی بودند که حاضر شدند سال‌ها بدون دستمزد یا با حقوق بسیار پایین‌تر نسبت به دیگر استادان در دانشگاه‌های آمریکا به فعالیت بپردازند. بسیاری از آن‌ها پیش از آن در کمپین‌های ضد جنگ ویتنام، کمپین‌های ضد فقر و جنبش‌های حامی حقوق مدنی، از جمله به نفع سیاه‌پوستان، به فعالیت پرداخته بودند؛ مثلاً، می‌توان به کالج سن‌دیگو، به‌عنوان پیشرو در تأسیس گروه‌های مطالعات زنان، اشاره کرد که طبق اسناد وقایع‌نگارانه، وضع در آن بر همین منوال بوده و این گروه‌ها در ارتباط مستقیم با جنبش آزادی‌بخش زنان^۱ بوده است [۳۰].

1. Liberation Movement

رشته مطالعات زنان در امریکا در آغاز کار به منزله منبعی برای ایجاد تغییرات ملموس اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در نظر گرفته می‌شد که زنان از رشته‌های دیگر نیز با انتخاب واحدهای درسی مشترک تلاش می‌کردند در پیگیری این آرمان‌ها شریک شوند و به آن رونق ببخشند. طبق بررسی تاریخ‌نگار مطالعات زنان، فلورنس هاو^۱، تا نیمه دهه ۱۹۷۰، بین ۱۰ تا ۳۳ درصد همه زنان دانشجو در مقطع کارشناسی، در واحدهایی از مطالعات زنان نیز ثبت‌نام کرده بودند. الیزابت لاپووسکی کندی، مؤسس مطالعات زنان در دانشگاه بوفالو نیویورک، نیز در خاطراتش ذکر کرده است که فقط یک سال پس از تأسیس کالج مطالعات زنان، ۱۴۰۰ دانشجو در آن ثبت‌نام کردند که بسیاری از ایشان به‌طور مستقیم دانشجوی مطالعات زنان نبودند [۲۳].

مطالعات زنان، بدین ترتیب، همواره یک میان‌رشته معطوف به کنش اجتماعی بوده است. مارلین باکسر^۲، تاریخ‌نگار و مدرس پیشرو مطالعات زنان در سن‌دیگو، تصریح می‌کند که «از ابتدا، هدف مطالعات زنان صرفاً مطالعه جایگاه زنان در جهان نبوده است، بلکه تغییر آن بوده است» [۱۱]. کارین موسل نیز در کتابش *شهامت پرسشگری با مطالعه موارد متعددی از گروه‌های مطالعات زنان در امریکا* به این نتیجه رسیده است: «تفاوت بزرگی در مطالعات زنان [نسبت به دیگر رشته‌ها] وجود دارد: نه تنها فرصت استدلال [در آن] هست، بلکه می‌توان گفت نوعی چالش وجود دارد که می‌توان به صورت عملی قدمی برای آن برداشت» [۲۷].

وقایع نگاشته‌شده در منابع امریکایی اما نشان می‌دهد که تأسیس رشته مطالعات زنان در جامعه در حال گذار امریکا خالی از چالش و مقاومت نبوده است. از اولین دغدغه‌های مؤسسان این رشته، طبق روایت بنیان‌گذارانش در دانشگاه واشنگتن در سال ۱۹۷۰، این بوده که فضایی صرفاً زنانه به حساب نیاید و مردان نیز آن را به‌عنوان یک پدیده به‌هنگار دانشگاهی بپذیرند: مری آیزنباخ^۳، از مؤسسان مطالعات زنان در دانشگاه واشنگتن، به همین دلیل تصمیم گرفت «مطالعات زنان» بدون آپاستروف^۴ بین دو واژه انگلیسی زنان (women) و مطالعات (studies) تعریف شود تا به مردان بگوید اینجا رشته‌ای فقط برای زنان نیست و مردان نیز به ورود در آن تشویق شوند [۲۰]. به‌علاوه، برای ایشان اهمیت داشت که «مطالعات زنان» به‌منزله یک رشته دانشگاهی مشروع و معتبر در نظر گرفته شود و به‌خصوص توسط استادان و دانشجویان مرد این امر پذیرفته شود که «مطالعات زنان» هم می‌تواند محلی برای طرح سؤالات، نظرها و روش‌های تحقیق جدید باشد [۲۰].

آلیس گینزبرگ در مصاحبه‌ای با روزنامه *ینساید هاپر*^۵ معتقد است: تأسیس رشته مطالعات

1. Florence Howe
2. Marilyn Boxer
3. Mary Eysenbach
4. Women Studies به جای Women's Studies

۵. روزنامه مجازی با بیش از نوزده میلیون خواننده روزانه که اخبار کالج‌ها و دانشگاه‌ها را در امریکا منعکس می‌کند.

زنان از ابتدا «بازوی آکادمیک» جنبش‌های فمینیستی محسوب می‌شد؛ هرچند تفاوت‌هایی بین رویکرد فعالان اجتماعی فمینیست و مدرسان و محققان دانشگاهی مطالعات زنان در همان بدو امر وجود داشته است [۱۸]. مهم‌ترین تفاوت از نظر گینزبرگ این بوده است که فعالان اجتماعی شجاع و متهور بوده‌اند، اما هوشمندی سیاسی کمتری داشتند. این دانشگاهیان بودند که با تثبیت اصل «امر شخصی سیاسی است» و با علم به اینکه هیچ دانشی غیرسیاسی نیست، پا به عرصه گذاشتند و صحنه‌ای فراهم کردند که زنان در آن سخن بگویند، تجارب خود را به اشتراک بگذارند و فرایند اجتماعی‌شدن زنان و مردان را نقد کنند [۲۵].

میزان حساسیت اجتماعی و سیاسی به رشته مطالعات زنان در همان ابتدای امر موجب شده بود که حتی انتخاب نام یا عنوان مناسب برای این رشته و گروه خالی از چالش نباشد. برخی معتقدند که لزوم رسیدگی به غفلت نسبت به وضعیت زنان و مقابله با فرودستی تاریخی ایشان، همچنین عدم تولید دانش در موضوع زنان در جامعه آمریکا، موجب شد از ابتدا این رشته صرفاً «مطالعات زنان» و نه هیچ طبقه یا قشر اجتماعی دیگر نامیده شود. حتی مؤسسان این رشته خود تا حد زیادی محافظه‌کارانه برخورد می‌کردند؛ که همین هدف حداقلی را حفظ کنند و به آن مشروعیت ببخشند [۶؛ ۲۹].

به‌رغم موانع موجود، مطالعات زنان هرگز یک پدیده ایستا نبوده است. پویایی گروه‌ها در کنار افزایش کمی برنامه‌های آموزشی، در ابعاد کیفی در تعریف سرفصل دروس و تدوین مواد آموزشی و در ارتباطی تنگاتنگ با تغییرات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه آمریکا پویا بوده است. یکی از سرچشمه‌های مهم تغییر و تکوین در مطالعات زنان به تعریف مفهومی، مصادیق و به‌طور کلی تغییرات گفتمانی حوزه جنسیت بازمی‌گردد؛ مثلاً، چنان‌که بتی فریدان^۱ مؤلف کتاب کلاسیک *رمز و راز زنانگی* (۱۹۶۳) توصیف می‌کند، در نیمه دهه ۱۹۶۰، رشته مطالعات زنان بر کیفیت مادری در مقابل مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان، چگونگی توزیع قدرت در خانواده از جمله در موضوعات حق سقط جنین و طلاق و نهایتاً «عدالت جنسی»^۲ متمرکز بوده‌اند [۱۴]. همین نقطه تمرکز تا یک دهه بعد، به روایت پائلا راثنبرگ^۳، از مدرسان پیشکسوت در کالج دولتی پترسون نیوجرسی، به اشتغال، خانواده و جنسینگی^۴ معطوف شد و «فرودستی» زنان با عنوان جامعه چندفرهنگی^۵ از حیث نژاد، طبقه اقتصادی-اجتماعی و هویت جنسیتی بیش از پیش مورد توجه، تدریس و پژوهش قرار گرفت [۳۳]. به همین نسبت، با گذار به نیمه دهه ۱۹۹۰ و ورود به هزاره سوم، به رسمیت شناخته شدن گرایش‌های جنسی و هویت‌های متنوع جنسیتی، مطالعات زنان را با تغییرات بسیار کلیدی در نظر روبه‌رو کرد. مشروع‌سازی تدریس و پژوهش در باب انواع

1. Betty Friedan
2. "Sex Equity"
3. Paula Rothenberg
4. sexuality
5. Multiculturalism

گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی در گروه‌های مطالعات زنان، آن را به پدیده‌ای نو بدل کرد. در مقام یک نظریه در حوزه جنسیت، نظریه کوئیر^۱ به تبیین گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی و ابعاد جامعه‌شناختی آن اختصاص یافته است تا ثابت کند تقسیم دوگانه جنسیت، به صورت دوگانه مردانگی و زنانگی، نیاز به اصلاح نیاز دارد. هنجارسازی برای پذیرش انواع «هویت‌های جنسیتی جایگزین» در چارچوب این نظریه قابل فهم و مشروع‌سازی شده‌اند [۱۳]. هرچند در اوایل دهه ۱۹۹۰ اثری از چنین نظریاتی نبوده است، در بازه زمانی کوتاهی در ۱۹۹۶ نظریه کوئیر «توانست موضوع جنسیت به صورت عام و تشکیک در ساختار هنجارمندی دگرجنس‌خواهی را مسئله‌مند کند» [۳۲].

انعکاس‌گفتمان جنسیتی غالب در فرهنگ آمریکا آن‌قدر در فهم تکوین دپارتمان‌های مطالعات زنان اهمیت دارد که همه هویت، سرفصل دروس، مواد مورد تدریس و حتی نام مطالعات زنان را تحت تأثیر قرار داده است. با گذشت نزدیک به نیم‌قرن از تأسیس این دپارتمان و تکثر و تثبیت جایگاه آن به‌عنوان یک رشته دانشگاهی، همواره این سؤال مطرح بوده است که «زنان» به‌عنوان واحد تحلیل آن، با چه مشخصات هویتی تعریف می‌شوند و چگونه مطالعات زنان برای سال‌ها خود به مطالعات زنان سفیدپوست طبقه متوسط بدل شد و منافع هیچ نژاد یا طبقه دیگری را پیگیری نکرد [۳۹].

حتی فراتر از این، بارها این سؤال مطرح شده است که آیا نام «مطالعات زنان» گویای مأموریت آن در شکستن فراروایت‌های تاریخی است یا چنین دپارتمان‌هایی را می‌توان با نامی غیر از آن، مانند مطالعات فمینیسم، مطالعات اناث^۲، مطالعات جنسینگی^۳ یا با نام‌های دیگری خواند. طرح این سؤال حقیقتی را در دل خود جای داده است؛ نام‌گذاری اقدامی خنثی به حساب نمی‌آید، بلکه نامیدن نه‌تنها دریافت دیگران را از هویت نام‌گذاران شکل می‌دهد، بلکه حقیقت طبیعت پدیده نام‌گذاری شده را نیز بازنمایی می‌کند. بنابراین، نام‌های متعدد می‌توانند واقعیت‌های گوناگون بسازند و قلمروهای جدیدی برای گروه‌های متنوعی از انسان‌ها خلق کنند. بدین ترتیب، اینکه مالکیت نام یک پدیده به دست چه کسانی باشد، همه دریافت‌ها را نسبت به آن تغییر می‌دهد [۲]. در فضای دانشگاهی و روشن‌فکری نیز، مانند دیگر عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، قدرت نهفته در نامیدن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ما با نامیدن یک واحد درسی، یک برنامه آموزشی یا یک موقعیت شغلی آکادمیک را «خلق» می‌کنیم و دریافت‌های موجود از آن برنامه درسی را به قول مایک رز^۴ در «شبکه‌ای معنایی»^۵ سیاسی بازتعریف می‌کنیم [۲]. به‌علاوه، نامیدن خود ساختار جهان اطراف را برمی‌سازد و تعریف می‌کند چه چیز

-
1. Queer Theory
 2. Female Studies
 3. Gender Studies/Sexuality Studies
 4. Mike Rose
 5. semantic

در آن مجاز یا واقعی است، کدام ابعاد از هر پدیده باید تحسین و پاس داشته شود و چه ویژگی‌هایی مورد انتقاد و حتی تحقیر قرار بگیرد. حتی اهمیت یا بی‌اهمیتی یک پدیده به لحاظ اجتماعی و سیاسی در گرو نامی است که بر آن می‌نهمیم [۱۰].

مطالعه حاضر به یک بازخوانی تحلیلی از فرایند تکوین رشته‌های مطالعات زنان در امریکا و پیوستگی و انعکاس گفتمان جنسیت در آن براساس منابع تاریخ‌نگارانه مطالعات زنان^۱ می‌پردازد. تاریخ‌نگاری مطالعات زنان یک حوزه مطالعاتی ریشه‌دار در امریکاست که نه تنها به سیر تاریخی توسعه آن، بلکه تأثیر آن بر دیگر رشته‌های دانشگاهی، مانند ادبیات و تاریخ زنان، می‌پردازد. تاریخ‌نگاری مطالعات زنان همچنین در هر مرحله تاریخی تجربه زنان از «نژادها، طبقات اقتصادی و هویت‌های جنسیتی» را به نوعی ثبت کرده است که واحد تحلیل و در عین حال تولیدکننده متون، مدرسان و پژوهشگران این رشته بوده‌اند [۱۸]. تأکید بر تفاوت‌های موضوعی و شناختی شکل گرفته در مطالعات زنان، سیر تکوین آن را در سه دوره تاریخی مورد جست‌وجو قرار خواهد داد: الف) زنان در برابر مردان (دهه ۱۹۷۰-۱۹۸۰) که مبتنی بر تفاوت‌های زن و مرد و با انگیزه مبارزه با ظلم تاریخی علیه زنان و نظام‌های پدرسالار تکوین یافته است؛ ب) تغییر پارادایم از زن به زنان- از زنان به جنسیت (دهه ۱۹۸۰- نیمه دهه ۱۹۹۰) که عاملیت زن را لحاظ می‌کند و قدرت وی در خلق شبکه‌ها و نهادهای اجتماعی را در نظر می‌گیرد. در این مرحله، مسائل زنان با تنوع بیشتری مورد محاجه قرار گرفته است: رؤیایی با دلایل ستم علیه زنان مثلاً نژادپرستی، تبعیض مبتنی بر قومیت و شرایط اقتصادی رسمیت بیشتری یافت؛ ج) پارادایم تفوق گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی (نیمه دهه ۱۹۹۰ تا کنون) که زمان گذار محسوب می‌شود. موضوعات مورد ابتلای زنان در سطح کلان و جهانی مورد توجه قرار گرفته و موضوع جنسیت به‌منزله یک واحد پیچیده هویتی اهمیت یافته است. بنابراین، تولید دانش در مطالعات زنان یا فراتر از آن مطالعات جنسیت به این سمت گرایش می‌یابد که نقطه تلاقی جنسیت با تاریخ، مذهب، نژاد، قومیت و... مورد رصد و ارزیابی قرار بگیرد [۳۷]. پژوهش حاضر با تحلیل و استخراج فرایندهای تکوینی مطالعات زنان پیوستگی بدنه دانشگاهی را با جامعه مبدأ خود نیز یادآور می‌شود: امری که در بسیاری از دیگر نقاط جهان دچار حلقه‌های مفقوده بسیار و شکاف‌های تاریخی مورد غفلت است.

روش تحقیق

فرایندپژوهی^۲ (ردیابی فرایند) روش پژوهش کیفی است که برای دریافت رابطه علت و معلولی، بازنمایاندن برآیندها یا ماحصل نهایی که در طول یک فرایند اجتماعی یا سیاسی شکل گرفته،

1. Women's Studies Historians
2. Process Tracing

مناسب است [۵؛ ۱۷]. فراپندپژوهی به صورت عمومی می‌تواند با انگیزه ارزیابی نظریه‌های موجود، ایجاد نظریه‌های جدید یا به‌منظور توضیح و تبیین فرایندها مبتنی بر برآیندهای حاصل از آن انجام شود. در این مسیر، محقق می‌تواند براساس نیاز پژوهش از شواهدی مانند الگوهای آماری^۱، ردیابی وجود عناصر مشخص^۲، بررسی شواهد تجربی^۳ یا گاه‌شناسی وقایع به جهت زمان و فضای تکوین فرایند مورد نظر بهره بگیرد [۵]. مطالعه حاضر برحسب هدف بازنشاسایی فرایند تکوین رشته‌های مطالعات زنان در نتیجه تغییرات پارادایمی حوزه جنسیت در امریکا، بر شواهد دسته چهارم، یعنی «شواهد پی‌رفت/توالی»^۴، تأکید دارد. در این وجه از فراپندپژوهی، به‌خصوص مطالب تصریح‌شده از سوی افرادی که در آن سیر تکوین به صورت تجربی دخیل بوده‌اند حائز اهمیت است. چنان‌که بلتر و هورلند تصریح می‌کنند: «کسب یک نگاه عمیق‌تر به دریافت‌ها، انگیزه‌ها و پیش‌بینی‌های مشارکت‌کنندگان... در نقاط عطف و دارای اهمیت» برای رسیدن به درک درست از فرایندها ضروری است [۹]. بنابراین، در مطالعه حاضر، بخش مهمی از تمرکز بر شواهد مبتنی بر تاریخ‌نگاری مورخان مطالعات زنان در امریکا بوده است که عمدتاً مؤلفان آن از نسل‌های اولیه مؤسس یا مدرس این رشته‌ها محسوب می‌شوند یا سال‌های متمادی به ضبط وقایع، فرصت‌ها و چالش‌های آن‌ها در دانشگاه‌های امریکا پرداخته‌اند.

بدین ترتیب، در بخش‌های پیش رو، فرایند تأسیس و تکوین رشته مطالعات زنان و فرصت‌ها و چالش‌های آن‌ها مبتنی بر تغییرات پارادایمی حوزه زنان و اعم از آن، حوزه جنسیت در قالب یک چارچوب زمانی بدین شرح تحلیل خواهد شد: پارادایم سیستم جنس دوگانه: زنان در برابر مردان (۱۹۷۰- اوایل دهه ۱۹۸۰)، تغییر پارادایم از زن به زن-از زنان به جنسیت (دهه ۱۹۸۰- نیمه دهه ۱۹۹۰)، پارادایم تفوق گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی (نیمه دهه ۱۹۹۰ تاکنون). در هر مرحله، توسعه دپارتمان مطالعات زنان در تعامل با زمینه و متن اجتماعی و سیاسی معاصرش تبیین شده است. به همان نسبت تحلیل شده است که به لحاظ کمی و کیفی چه تغییراتی در تعداد، ساختار و محتوای مطالعات زنان ایجاد شده است. روند تغییرات نشان می‌دهد که چگونه از نوعی ابهام هویتی مطالعات زنان توانسته است به‌عنوان یک رشته مستقل حدود و ثغور خود را تعریف کند. تغییرات سیستمی از تثبیت وضعیت پرسنلی استادان تا نهادسازی‌های درون‌نهادی مانند تأسیس رسانه‌های مطالعات زنان نظیر مجلات پژوهشی و انجمن‌های علمی تا تکوین همکاری‌های میان‌دانشکده‌ای و میان‌دانشگاهی بخشی از تحلیل مسیری یا فرایندی است که مطالعات زنان را به شکل امروزی درآورده است. آنچه فراپندپژوهی مطالعات زنان را در امریکا در مقاله حاضر کامل می‌کند، تبیین نهادهای متناظر مانند مطالعات

-
1. pattern evidence
 2. trace evidence
 3. account evidence
 4. Sequence Evidence

مردان، مطالعات دگرباشان و... است که نوعی گذار از مطالعات زنان به صورت‌های جدید مطالعات گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی را نشان می‌دهد. ثبت این تجربه به روش فرایندپژوهی در امریکا، به‌عنوان اولین کشور مؤسس رشته مطالعات زنان، می‌تواند به مدلی برای مطالعات کشوری و به شکل بومی آن برای رصد مطالعات زنان در ایران استفاده شود.

یافته‌های پژوهش

الف) پارادایم سیستم جنس دوگانه: زنان در برابر مردان (۱۹۷۰- اوایل دهه ۱۹۸۰)

تشکیل اولین برنامه مطالعات زنان در دهه ۱۹۷۰ «فقط به همین معنا که گفته می‌شد زنان باید مورد مطالعه قرار بگیرند اقدامی بنیادین محسوب می‌شد» [۱۱]. تأسیس اولین‌های گروه‌های مطالعات زنان به‌منزله تکه‌ای از پازل و امتداد جنبش‌های مدنی و مقارن با موج دوم فمینیسم در امریکا بود. بنابراین، چنان‌که ریچارد لی^۱ و امانوئل والرشتاین^۲ در کتاب غلبه بر دو فرهنگ: علم و علوم انسانی در جهان مدرن تصریح می‌کنند، ظهور مطالعات زنان در امریکا را نمی‌توان از این جنبش‌ها تفکیک کرد؛ به‌نحوی که آن‌ها احساس لزوم ایجاد یک دانش جایگزین «توسط زنان و برای زنان» را ایجاد کردند [۲۶].

در این دوره، شالوده مطالعات زنان در امریکا در حال شکل‌گیری بوده است. بنابراین، بخش مهمی از آن با همت استادان از رشته‌ها و دانشکده‌های گوناگون تغذیه می‌شده است. در این شرایط، تنوع شگفت‌انگیزی از سرفصل‌های درسی در برنامه آموزشی مطالعات زنان در سراسر امریکا پدید آمده بود: طبق بررسی فلورنس هاو^۳ و کارل اهلوم^۴ فقط در طول سال تحصیلی ۱۹۷۱-۱۹۷۲ به‌سختی می‌توان شباهت‌های محدودی بین ۸۰۰ واحد درسی یافت که در سراسر کشور و با عناوین زنانه ارائه شده است. هاو این تنوع را به عبارتی سرگشتگی آموزشی را به «بوفه‌ای متشکل از انواع غذاهای گوشتی گرم و سرد و سالاد» تشبیه کرده است [۲۲] که تعریف مرز بین سرفصل‌های درسی به‌عنوان یک رشته مستقل دانشگاهی و دستور کار و مانیفست‌های اجتماعی و سیاسی برخاسته از جنبش‌های مدنی را بسیار دشوار کرده است. بدین ترتیب، از یک‌سو، انتظار می‌رفت مطالعات زنان از دستور کار ایجاد تغییر همسو با جنبش‌های برابری طلب خارج از دانشگاه فاصله نگیرد و از سوی دیگر، این فشار بر گروه‌های مطالعات زنان وارد می‌شد که به جمع‌آوری «اعانه» از دیگر رشته‌ها پایان بدهند و دستور کار مستقل خود را تعریف کنند [۱۸].

1. Richard Lee
2. Immanuel Wallerstein
3. Florence Howe
4. Carol Ahlum

هویت‌بخشیدن به مطالعات زنان در قالب تبیین برنامه‌درسی و سرفصل‌های مستقل در ابتدا ممکن نبود مگر آنکه صاحب‌نظران این حوزه می‌توانستند به توسعه خودآگاهی جنسیتی به معنای درک ساختار نامتوازن قدرت میان زن و مرد و تئوریزه کردن آنچه جنبش آزادی‌بخش زنان^۱ در جامعه آمریکا برای آن تلاش می‌کرد در صدر دستور کار خود بپردازند. تأسیس مطالعات زنان در آمریکا در متن موج دوم فمینیسم موجب شد که اساس آن بر تشکیک در بر ساخته‌های اجتماعی بنا شود که موقعیت زن به‌عنوان یک جنس فرودست را در طول قرن‌ها طبیعی جلوه داده‌اند. این جنبش بر ایجاد برابری بین زن و مرد در موضوعات متعددی، از جمله پرداخت دستمزد مساوی، دسترسی به آموزش و اشتغال، نقد نقش‌های جنسیتی، عدم برابری میان زن و مرد در امور حقوقی و در نهاد خانواده و در نهایت در پیشرفته‌ترین حالت، پیگیری حقوق باروری زن دلالت می‌کرد. بنابراین، آنچه در عمل پیگیری می‌شد نیازمند بازوی دانشگاهی بود که بسترهای نظری این ایده را تثبیت کند [۳۱].

تمرکز بر موضوعات زنان و مبتنی بر تقابل دو جنس با احیای آثار پیشین، مانند جنس دوم نوشته سیمون دوبوار (۱۹۴۹) و رمز و راز زنانگی نوشته بتی فریدان (۱۹۶۳) و تولید آثار ماندگاری مانند سیاست‌های جنسی کیت میلث (۱۹۶۹)، یک ادبیات برای خودشان تألیف الین شووالتر (۱۹۷۷)، زن دیوانه زیر شیروانی تألیف ساندرای گیلبرت و سوزان گوبار (۱۹۷۹)، زن سوژه تألیف ان اوکلی (۱۹۸۱) و بانوی مسن: زن، هنر و ایدئولوژی تألیف رزیتا پارکر و گریسلدا پولاک (۱۹۸۱)^۲ همراه بود.

این دوره زمانی؛ دوره‌ای استراتژیک در ایجاد ساختارها و رسانه‌های دانشگاهی در آمریکا، از جمله تأسیس مجلات پژوهشی مربوطه است که بسیاری از آن‌ها پس از نیم‌قرن به کار خود ادامه می‌دهند. از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به مطالعات فمینیست (۱۹۷۲)، فصل‌نامه مطالعات زنان (۱۹۷۲)، مرزها: مجله مطالعات زنان (۱۹۷۵)، نشانه‌ها: مجله زنان در فرهنگ (۱۹۷۵) و جامعه و فوروم بین‌المللی مطالعات زنان (۱۹۷۸) اشاره کرد.^۳

گابریل گریفین در مقاله‌اش با عنوان «فرهنگ‌های جنسیتی‌شده» معتقد است که مبنای فکری مطالعات زنان در دهه ۱۹۷۰ بر: الف) برابری طلبی میان زن و مرد، و ب) خواهری میان زنان به‌عنوان امری جهانی استوار بوده است [۱۹]. وی تصریح می‌کند که «گفتمان دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، حول موضوع زن و جنس^۴، و نه جنسیت^۵، شکل گرفته است» [۱۹]. حتی

1. women liberation movement

2. Kate Millet's *Sexual Politics* (1969), Elaine Showalter's *A Literature of Their Own* (1977), Sandra M. Gilbert and Susan Gubar's *The Madwoman in the Attic* (1979), Ann Oakley's *Subject Women* (1981), and Rozsika Parker's and Griselda Pollock's *Old Mistresses: Women, Art and Ideology* (1981).

3. *Feminist Studies* (1972), *Women's Studies Quarterly* (1972), *Frontiers: A Journal of Women's Studies* (1975), *Signs: Journal of Women in Culture and Society* (1975), *Women's Studies International Forum* (1978).

4. sex

5. gender

ادبیات تولیدشده جهانی ناشی از هم‌افزایی‌های بین‌المللی، مانند تصویب کنوانسیون محو هرگونه تبعیض علیه زنان (سیدا) (۱۹۷۹)، نشان می‌دهد که تمرکز در این بازه زمانی بر زن به‌عنوان یک واحد «بیوفرهنگی» بوده است که گریفین نهایتاً معتقد است در گروه‌های مطالعات زنان در امریکا به‌عنوان «یک طبقه مسئله‌مند نشده» پژوهش و بررسی شدند [۱۹].

دیگر عنصر سازنده مطالعات زنان در این دوره مشارکت رشته رسانه، ارتباطات جمعی و بازاریابی در امریکا بوده است. هرچند تفوق مواد درسی در رشته مطالعات زنان با مطالعات ادبی و تاریخی بوده است، ارائه تک‌درس‌ها و ورود مباحث مربوط به مطالعات فرهنگ عامه و رسانه تأثیر به‌سزایی در تکوین رشته مطالعات زنان داشته است [۳]. همچنین، موضوع زنان و کلیشه‌های تبلیغاتی که نفوذ آن‌ها در یک جامعه سرمایه‌داری انکارناپذیر است، ادبیات خاص خود را وارد مطالعات زنان کرد [۲۴]. *دایرة‌المعارف بین‌المللی زنان* بر «پژوهش در باب نقش مبتنی بر جنس»، در این بازه زمانی تأکید دارد [۲۴]. به‌نحوی که معتقد است زنان برای تنظیم رابطه قدرت با مردان، با همه اشکال کلیشه‌ساز از نقش فرودست زنان در خانواده و اجتماع در این نسل به مبارزه پرداختند. یکی از این انتقادات مهم متوجه نظام سرمایه‌داری امریکا و سیستم تبلیغات و تصاویر رسانه‌ای از زن بود؛ اینکه زنان عموماً در محیط خانه نمایش داده می‌شدند و از آن‌ها در نقش‌های کم‌اهمیت به‌عنوان یک ابژه جنسی استفاده می‌شد. این زنان نبودند که در فیلم‌ها و تبلیغات تصمیمات به اصطلاح «مهم» می‌گرفتند یا توانایی انجام‌دادن کارهای مهم و کلیدی را داشتند؛ و نهایتاً، بازنمایی زنان به‌عنوان موجوداتی نیازمند حمایت و مراقبت مردان مورد انتقاد پیشروان در مطالعات زنان بود.

یک آسیب‌شناسی ساده از مطالعات زنان در دهه ۱۹۷۰ نشان می‌دهد که نوعی اغتشاش معرفتی و هویتی هم‌زمان در این رشته از آغاز وجود داشته است: تلاش برای ارائه خوانش زنانه از موضوعات در مقابل سوق‌دادن زنان به رفتار و کردار اجتماعی به سبک مردانه. واردکردن نگاه زنانه به مسائل را می‌توان در مقابل فرهنگ امریکایی مبتنی بر فردگرایی و با ارزش غالب رقابت و کسب موفقیت در یک نظام سرمایه‌داری در دهه ۱۹۷۰ قرار داد که زنان را به سوی نوعی مردبودگی سوق می‌داد. دانا اشمیت، استاد دپارتمان رهبری و مشاوره در دانشگاه میشیگان شرقی (۱۹۹۵)، معتقد است در این دهه، زنان به «تقلید روش مردانه [و] مبتنی بر سلسله‌مراتب در رهبری»، تهییج و بدین سوی راهبری می‌شدند که زنانگی خود را کنار بگذارند و چنان حرفه‌ای شوند که دوستی براساس منفعت شخصی و ائتلاف‌های کوتاه‌مدت براساس واقعیت‌های سیاسی را سرلوحه خود قرار دهند [۳۷].



نمودار ۱. پارادایم سیستم جنسیت دوگانه ۱۹۷۰- اوایل دهه ۱۹۸۰

تأسیس و تکوین ساختاری و محتوایی رشته مطالعات زنان در دهه ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ در آمریکا را می‌توان بسیار متأثر از انعکاس موج دوم فمینیسم و گفتمان جنس‌محور دانست (به نمودار ۱ مراجعه کنید). تفکیک جهان به دو جنس زن و مرد و تلاش برای رفع تبعیض نسبت به زن، به‌عنوان جنس فرودست، در کنار هدایت تولید دانش برای کسب برابری و به سوی شنیدن صدا و روایت‌های زنانه، زمینه را برای تغییرات گفتمانی دیگری مهیا کرد که در بخش بعد به آن می‌پردازیم.

ب) مطالعات زنان به مثابه مطالعات انتقادی هویت

تغییر پارادایم از زن به زنان- از زنان به جنسیت (دهه ۱۹۸۰- نیمه دهه ۱۹۹۰)

رشته مطالعات زنان در آمریکا در حالی وارد دهه ۱۹۸۰ شد که تکوین ساختاری و محتوایی مشهودی یافته بود و از جمله توفیقات آن می‌توان به واردکردن آثار زنان به آثار کلاسیک فرهنگی، درج دیدگاه زن به‌عنوان یک عنصر اجتماعی- فرهنگی و توسعه آن در مقابل تسلط مردان بر این ادبیات اشاره کرد [۱۹].

با تغییر پارادایم در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، شاهد جهش در کمیت تأسیس برنامه‌های مطالعات زنان و جنسیت در آمریکا و برخی کشورهای پیشرو این عرصه، مانند انگلستان، هلند و برخی کشورهای اسکاندیناوی، بوده‌ایم [۱۵]. هرچند، این فزونی کمی در ایالات متحده معطوف به وضعیت اجتماعی در حال تغییر و تغییرات پارادایمی جنسیت، بازبینی کیفی مطالعات زنان را نیز همراه داشت. گریفین تغییرات پارادایمی این برهه را عمیق و چندوجهی ارزیابی می‌کند و معتقد است در این دوره، بیش از آنکه تفاوت بین زن و مرد مهم باشد، صحبت از «تفاوت» در میان زنان مورد بحث و تمرکز قرار گرفت. تنوع تعابیر موجود از مفهوم «زنانگی» مقدمه نوع دیگری از تغییر شد: توجه به جنسینگی به‌مثابه یک برساخته اجتماعی و جنسیت با کارکردهایی که پیش از آن مورد غفلت قرار گرفته بود. درواقع، با توجه به توسعه گفتمانی در سیر جهانی شدن، تعریف از زنانگی و نقش‌های مبتنی بر جنسیت «به یک سؤال با پاسخ‌های متعدد» تبدیل شد [۱۹]. مطالعات زنان در دهه ۱۹۸۰ در حالی پیش می‌رفت که جامعه آمریکا گذار از موج دوم به موج سوم فمینیسم را تجربه می‌کرد. نائومی زک^۱ در کتاب یک تئوری موج سوم/ مشترکات زنان، از مهم‌ترین انتقادات به فمینیست‌های موج دوم را این می‌داند که ایشان تعریف و تفاوت‌های زن را همواره با ارجاع به مرد بازمی‌شناختند، نه با ارجاع به خود زن. زن در این صورت یک عنصر عرضی در مقابل مرد به‌عنوان یک عنصر ذاتی تصویر می‌شد [۴۰]. فمینیست‌های موج دوم با طرح ادعاهای «جهانی» طوری از حقوق زنان یاد می‌کردند که گویی همه زنان را در اقصی نقاط جهان یک بدنه واحد با نیازها و مطالبات یکسان می‌پنداشتند. شعارهای این موج مانند «خواهری قدرتمند است» یا «ما تمام

1. Naomi Zack

خواهرانمان را فرامی‌خوانیم تا با ما در این کشاکش متحد شوند» نمایانگر این فراروایت است. در مقابل این روایت تمامیت‌خواه، چنان‌که سوزان مان^۱ و سوزان پترسون^۲ در کتاب *خوانش تئوری فمینیسم* / *از مدرن به پست‌مدرن* تأکید می‌کنند، یک اتحاد مبتنی بر زنانگی و برخاسته از طبیعت برای موج سوم فمینیست‌ها معنایی ندارد و نمی‌تواند ابزار مناسبی برای تعریف یک سیاست هویتی واحد محسوب شود. هویت برای موج سوم به اشکال بسیار متکثر و در تقاطعی از جنسیت، نژاد، قومیت، طبقه اقتصادی و هر عنصر هویت‌بخش دیگر قابل تعریف است. به‌علاوه، فمینیست‌های موج سوم خود را نه صرفاً در مقابل مردان، بلکه در رویارویی با دنیایی پیچیده از سرمایه‌داری جهانی، رشد بی‌سابقه فناوری اطلاعات، تغییر پایگاه‌های معرفت‌شناسانه از مدرن به پسامدرن و پسااستعمار می‌دیدند. بنابراین، ایشان احساس نیاز می‌کردند که خود را نه در مقابل «مسائل زنان» بلکه در مواجهه با مسائل بی‌شمار و به‌هم‌پیوسته جهانی بازیابی کنند [۲۷].

در سال‌های آغازین، واحدهای ارائه‌شده در رشته مطالعات زنان بر یک طبقه کاملاً جهانی از زنان طبقه متوسط سفیدپوست دلالت می‌کرد و زن‌های رنگین‌پوست در آن مورد تغافل یا حتی تحقیر قرار می‌گرفتند. این امر را فعالان موج سوم آماج انتقاد قرار دادند؛ چنان‌که وی معتقد بود: «فمینیسم با اف بزرگ (به معنای مطلق کلمه) باید مورد تغییر اساسی قرار بگیرد» [۳۶].

تغییر رویه‌ها و رویکردها در گروه‌های مطالعات زنان به همین نسبت در امریکا قابل پیگیری است: با ورود به دهه ۱۹۸۰ و با تأسیس انجمن ملی مطالعات زنان، مقدمات به رسمیت شناختن این صداها در حاشیه تا حدی مهیا شد و برگزاری کنفرانس *زنان: پاسخ به نژادپرستی* توسط این انجمن در ۱۹۸۱ از اقدامات اولیه برای آگاهی‌بخشی در این حوزه به‌شمار می‌آید. یک مورد بسیار جالب در این بسط درون‌گفتمانی در مطالعات زنان بین سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۳ واقع شد؛ پروژه‌ای با عنوان *مطالعات افریقایی‌تبارها/ مطالعات زنان: همکاری محقق‌نشده*^۳ در کونسرتیوم^۴ کالج شکل گرفت. فقط یک سال از این پروژه به مباحثه این دو گروه در طول دو جلسه در هفته سپری شد تا نقاط اشتراک، افتراق و امکان همکاری با یکدیگر را دریابند و به تعریف پروژه‌های مشترک بپردازند. این نوع همکاری مداوم به عزم تغییر و ایجاد افق میان‌رشته‌ای برای مطالعات زنان دلالت داشت [۳۳]. لسللی هیوود^۵ و جنیفر دریک^۶ در کتاب *دستور کار موج سوم: فمینیست بودن، عملیاتی کردن فمینیسم*، این تغییر پارادایمی را نقطه عطفی ارزیابی می‌کنند که موج سوم را «به [آستانه] اندیشیدن در اتصال با منابع چندگانه و دائماً در حال تغییر ظلم و در تقاطع محورهای متکثر و درهم‌نغوذکننده هویت» رهنمون بوده است [۲۲]. پذیرش اجحاف و ظلم به زنان در

1. Susan Mann

2. Susan Patterson

3. African Studies/Women's Studies: an overdue Partnership

۴. پنج کنسرتیوم کالج متشکل از پنج کالج هنرهای لیبرال واقع در دره مشرف به رودخانه کانکتیکات و ماساچوست غربی که شامل کالج امرست، همپشایر، مونت هولیوک، و دانشگاه امهرست ماساچوست است.

5. Leslie Heywood

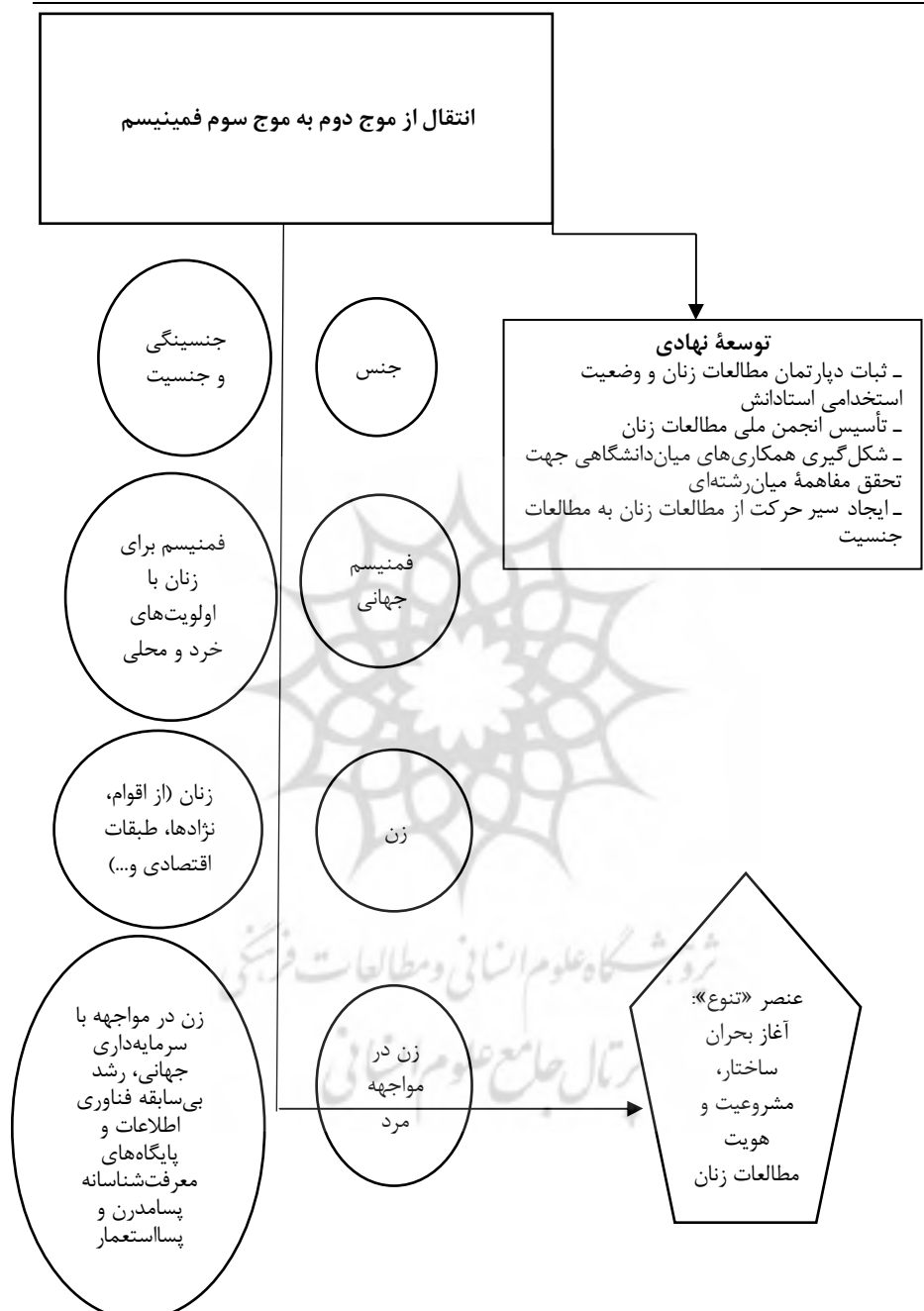
6. Jennifer Drake

لایه‌های مختلف، گرایش رشته مطالعات زنان برای تعریف سرفصل‌ها و منابع مرتبط را چنان تحت تأثیر قرار داد که به قول کارولین هیلبرن^۱، از پیشروان در دانشگاه کلمبیا، مطالعات زنان باید به «اختراع مجدد زنانگی» می‌پرداخت و انتظار می‌رفت «انقلابی» در تفکر ایجاد کند که بتواند «کل ساختار دانش را بازسازی نماید» [۳۳].

موازی با ورود تکثرگرایی به مطالعات زنان، در اوایل دهه ۱۹۹۰، امر جنسی در یک پیوند جدی با عنصر «تنوع»^۲ بازخوانی می‌شد و درنوردیدن مرزها از مطالعات زنان به مطالعات جنسیت، هرگونه نگاه مبتنی بر دوگانه‌نگری را نفی می‌کرد [۱]. این تغییر پارادایمی، از منظر باربار بنک و همکارانش در جنسیت و آموزش: یک دایرة‌المعارف، در طول یک دهه، از نیمه دهه ۱۹۸۰ تا نیمه دهه ۱۹۹۰، مطالعات زنان را با بحران ساختار، مشروعیت و هویت روبه‌رو کرد؛ به‌نحوی که همه مفاهیم اعم از نژاد، قومیت، مذهب، طبقه اجتماعی، امکان دسترسی به منابع و... از معنای عادی و جافتاده خود خارج شده بودند [۴] و در یک چرخش پست‌مدرنی و ساخت‌شکنانه، مطالعات زنان به سوی چیزی پیش می‌رفت که پس از چند سال، مطالعات جنسیت نام گرفت. سرفصل‌ها و تولید ادبیات، جنسیت را طبیعت‌زدایی می‌کرد و آن را از بدن جنس‌زده، که مورد توجه موج دومی‌ها بود، دور می‌کرد؛ چنان‌که اولویت یافتن فهم جنسیت، همواره با ضریبی از دیگر عناصر هویت‌ساز، اهمیت پوشش صرف موضوع زنان در رشته‌های مطالعات زنان را با سؤال و چالش مواجه کرد [۱۲].

استادان مطالعات زنان، که حال از شرایط استخدامی باثبات‌تری هم بهره می‌بردند، نسبت به موضوعات جدیدتر در حوزه جنسیت کم‌وبیش اقبال نشان دادند. به‌علاوه، جست‌وجوی تجربه زیسته اقشار مختلف زنان اعم سیاهان و اسپانیایی‌تبارها و زنان از طبقات اقتصادی مختلف در امریکا و پیوند مطالعات زنان با دیگر انواع مطالعات، اعم از مطالعات چیکانو، مطالعات یهودیت یا مطالعات همجنس‌گرایان، در این رشته اولویت ویژه یافت. در این نگاه جدید، نظام فرادستی و قدرت هژمون یک‌دست پنداشته نمی‌شد و پیچیدگی‌های گفتمانی مورد سؤال استادان و دانشجویان مطالعات زنان قرار می‌گرفت؛ مثلاً، فرادستی زنان سفیدپوست نسبت به رنگین‌پوستان، فرودستی ایشان نسبت به مردان سفید را هم‌زمان در دل خود داشت [۱]. توجه به این وجوه، البته با واقعیت فرادستی و فرودستی در خود رشته مطالعات زنان، هنوز فاصله معناداری را نشان می‌داد: پیمایشی در امریکا بین ۲۷۶ از ۵۹۸ برنامه و مرکز مطالعات زنان موجود در سال ۱۹۹۶، نشان داد که ۹۳ درصد از مدیران آن‌گلو، ۱ درصد سیاه‌پوست و تنها ۲ درصد لاتینو و مکزیکی‌تبار بوده‌اند [۱۶]. بدین ترتیب، تغییرات گفتمانی در حوزه زنان و به‌طور کلی جنسیت با تعمیق نظری در موضوع ساختارهای اجتماعی و سیاسی، رشته مطالعات زنان را در طول دهه ۱۹۸۰ و سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰، دستخوش تغییرات بسیاری کرد (به نمودار ۲ مراجعه کنید)؛ اما از وجوه مهم آن، چالش ذاتی و محتوایی بود که بسیاری را بر آن داشت مطالعات جنسیت را به‌منزله نوعی از آموزش اعم از مطالعات زنان برگزینند. این وجه از تغییرات با پیامدهای متعدد آن در بخش بعد بررسی خواهد شد.

1. Caroline Heilburn
2. Diversity



نمودار ۲. تغییر پارادایم از زن به زنان- از زنان به جنسیت دهه ۱۹۸۰- نیمه دهه ۱۹۹۰

ج) پارادایم تفوق گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی (نیمه دهه ۱۹۹۰ تا کنون)

متفکران بسیاری معتقدند که مطالعات زنان نوعی تغییر از تمرکز بر «زنان» به «جنسیت» را از نیمه دهه ۱۹۹۰ تجربه کرده است که به‌خصوص در امریکا نمی‌توان تأثیرش را بر عرصه آموزش یا به زعم گریفین در کلیت «کردارهای معنابخش» در ارکان گوناگون زندگی نادیده گرفت [۱۹؛ ۲۱؛ ۳۳].

رشته مطالعات زنان از بدو تأسیس با این سؤال روبه‌رو بوده‌اند که آیا «مطالعات زنان» قابلیت پوشش ابعاد بسیار گوناگون هویت مبتنی بر جنسیت را دارد یا خیر. این سؤال از اواخر دهه ۱۹۸۰ با اهمیت روزافزون موضوع جنسیت دوباره در ادبیات آکادمیک امریکا و این‌بار بسیار جدی عنوان شد. مروری ساده بر عملکرد نظام آموزشی این کشور نشان می‌دهد که بسیاری از ابتدا به این سؤال پاسخ «خیر» داده‌اند؛ مثلاً، از اواخر دهه ۱۹۷۰، واحدهای درسی مطالعات مردان^۱ به‌عنوان قرینه مطالعات زنان در امریکا پایه‌گذاری شد و طبق آمار انجمن مطالعات مردان امریکا^۲ تا نیمه دهه ۱۹۹۰، تعداد آن‌ها به ۳۰۰ و تا سال ۲۰۰۵، به ۵۰۰ واحد درسی در دانشگاه‌های مختلف افزایش یافت [۱۶]. همچنین، از دهه ۱۹۸۰، گرایش به تأسیس رشته مطالعات زنان با اسامی تغییر یافته و ترکیبی، مانند رشته «مطالعات زنان و قومیت»، در محافل دانشگاهی امریکا به چشم می‌خورد. در نهایت، باور به ناکارآمدی رشته مطالعات زنان در حل تبعیض مبتنی بر جنسیت موجب شد اولین گروه مطالعات همجنس‌گرایان مرد، زن و دوجنسیتی‌ها^۳ در سال ۱۹۸۹ در کالج شهر سن‌فرانسیسکو با درجه لیسانس تأسیس شود که تا سال ۲۰۰۶ نیز تنها گروه با این نام بود؛ البته در همین دوران واحدهای تک‌درس مربوطه در ۴۰ کالج و دانشگاه امریکایی ارائه می‌شد [۱۶].

مجله تفاوت^۴ در سال ۱۹۹۷ مقاله‌ای با عنوان *مطالعات زنان* در مرز منتشر کرد؛ که نویسنده آن سؤال مهمی را مطرح کرد؛ با عنایت به پروژه‌های در جریان جنسیت در زمان معاصر، «آیا مطالعات زنان + فمینیسم + مردان + همجنس‌گرایان زن و مرد + کوئیر = مطالعات جنسیت است؟» و خود در طول مقاله استدلال کرد که چنین است؛ بنابراین، از منظر وی تغییر عنوان مطالعات زنان به مطالعات جنسیت به‌منزله توسعه فکری و بازبینی مثبتی بود که به همه انواع نام‌برده «صدای مساوی» می‌داد. امثال اوسلندر در واقع معتقدند که ما در دوران

1. men's studies
2. American Men's Studies Association
3. Gay, Lesbian and Bisexual Studies
4. *Difference*

«عدم امکان مطالعات زنان» زندگی می‌کنیم [۳۸]. این باور در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ به صورت اپیدمی با رشد روزافزون در گروه‌های مطالعات زنان توسعه یافت که تغییر عنوان مطالعات زنان را به «مطالعات زنان و جنسیت» یا «مطالعات جنسیت» ترغیب می‌کرد.

کلر همینگز^۱، در نوشتاری با عنوان «در یک نام چه نهفته است»، به یک تیپ‌شناسی از انگیزه موافقان و مخالفان تغییر نام مطالعات زنان به مطالعات جنسیت می‌پردازد و معتقد است موافقان این تغییر را مرتفع‌ساختن ضعف تاریخی مطالعات زنان می‌دانند که آن را برای پذیرش و تحلیل مسائل جنسیتی نوپدید آماده می‌کند و در توسعه آن در بعد نظری و کنش اجتماعی مؤثر است. اولویت تغییر نام زنان به جنسیت از منظر ایشان ایجاد یک فضای آکادمیک «خنثی» است که به جای تمرکز بر زنانگی صرف، بر انواع روابط مبتنی بر جنسیت دلالت دارد و حتی مردان همجنس‌گرا را به یک واحد تحلیل در این رشته بدل کرده است [۲۱]. از منظر حامیان این تغییر نام، مطالعات زنان اکنون برخلاف ادعای اولیه خود به یک رشته محدودکننده، انحصاری و هنجاری بدل شده است که جمعیت‌های در حاشیه مانند تراجنسیتی‌ها و دگرباش‌ها را از تمرکز علمی و آکادمیک خارج می‌کند؛ بنابراین، تغییر نام آن به مطالعات جنسیت نسخه‌ای برای لحاظ کردن تعاریف مفهومی و نظری پساساختارگرایانه در حوزه جنسیت و به عبارتی توسعه گفتمانی نسخه اولیه مطالعات زنان انگاشته می‌شود [۷؛ ۸].

اقبال دانشگاهیان امریکایی به این تغییر نام و محتوا، به‌رغم توسعه سریع، همواره با پیچیدگی و چالش‌هایی نیز روبه‌رو بوده است؛ مواردی نیز وجود دارد که به‌شدت این تغییر پارادایمی را در محافل دانشگاهی مخرب و تضييع‌کننده میراث مطالعات زنان و دستاوردهای اجتماعی و سیاسی آن برای زنان می‌داند. منتقدان و صاحب‌نظران این طیف، عمدتاً با تأسیس رشته مطالعات جنسیت و شمول کامل مباحث انواع جدید گرایش جنسی و هویت جنسیتی در دانشگاه‌ها توافق دارند، اما لزوماً از تغییر عنوان یا هویت مطالعات زنان استقبال نمی‌کنند. ایشان معتقدند تأسیس مطالعات زنان پاسخ دانشگاهی به واقعیت جنبش‌های حامی حقوق زنان بوده که موفق شده است زن به ما هو زن را در مرکزیت واحد تحلیل و پژوهش قرار دهد؛ بنابراین، تغییر نام مطالعات زنان دوباره مطالعات فمینیسم و حقوق زنان را سیاست‌زدایی خواهد کرد و زنان را از موضوع درجه یک علمی خارج می‌کند. هر چند واژه «جنسیت» نیز واژه‌ای خنثی نیست، از دیدگاه ایشان جنسیت به صورت سنتی و همچنان امروز، مردانگی و حتی در بین انواع هویت‌های جنسیتی، برای مثال هویت مردان همجنس‌گرا را اولویت قرار خواهد داد. این هواداران حفظ عنوان مطالعات زنان حتی معتقدند تشویق گروه‌های آموزشی به تغییر نام به مطالعات جنسیت، دلایلی به غیر از تغییر نظریه‌های علمی و هویت‌های سیاسی دارد: مدیران

1. Clare Hemmings

دانشگاه‌ها به جذب حداکثری دانشجو و کسب بیشترین منابع و حامیان مالی می‌اندیشند و چه چیز بهتر از آنکه بتوانند به جمعیت هدف گسترده و نامحدود اعم از افراد با گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی متعدد دسترسی یابند [۷؛ ۸]. مخالفان تغییر نام مطالعات زنان معتقدند بدین شکل فعالیت اجتماعی و جنبش فمینیست‌ها به مرور کم‌رنگ خواهد شد و موضوع زنان به نفع جنسیت به دست فراموشی سپرده خواهد شد [۳۳].

کشاکش دوقطبی نام‌گذاری دپارتمان‌های مطالعات زنان در امریکا را نیز می‌توان در عمل و در تصمیم‌سازی دانشگاه‌ها طبق آمار سال ۲۰۰۶ دریافت. در این سال، بیش از ۶۰۰ برنامه آموزشی میان‌رشته‌ای حول مطالعات زنان و جنسیت در این کشور وجود داشته است که در این میان حدود ۱۰۰ برنامه خود را «مطالعات جنسیت» یا «مطالعات زنان و جنسیت» نامیدند؛ اما منتقدان نمی‌توانند فقط براساس این نام دریابند که ماهیت موضوعات و مواد آموزشی در آن‌ها لزوماً با یک گروه مطالعات زنان که دیگر امروز خالی از موضوعات متنوع جنسیت نیست، ضرورتاً متفاوت یا غنی‌تر باشد. دانشگاه کورنل نمونه خوبی از این حیث است. این دانشگاه از اوایل دهه ۱۹۹۰ مباحث مربوط به گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی، از جمله مباحث مربوط به دگرباشان را در قالب برنامه مطالعات زنان پوشش می‌داده است و اعضای گروه دریافت‌ه بودند که رشته مطالعات زنان با مأموریت مطالعه و احقاق حق «دیگری»، نه به لحاظ اجتماعی و نه سیاسی، نمی‌تواند در فرهنگ معاصر امریکا بی‌توجه به این موضوعات به آموزش ادامه دهد. بدین ترتیب، مطالعات زنان در این دانشگاه در سال ۲۰۰۲ و پس از سال‌ها مطالعه جنسیت به‌عنوان «مطالعات فمینیسم، جنسیت و جنس»^۱ تغییر نام داد که لزوماً این تغییر نام به معنای تغییر ماهوی آن نیست [۳۳].

در حال، تغییر نام و هویت رشته مطالعات زنان به مطالعات جنسیت در سال‌های اخیر به صورت فراگیری در امریکا پیگیری می‌شود و چنان‌که رابینسون در مقاله *مطالعات زنان و جنسیت استدلال می‌کند*، درست مثل زمان تأسیس مطالعات زنان، ردپای سیاست به معنای قدرت یافتن موج جدیدی از فمینیسم در این میان ملاحظه می‌شود. فمینیسمی که این بار با جنبش‌های اجتماعی حامی حقوق دگرباشان در امریکا همراه است [۳۳]. ن.ن.آمیلا بوید^۲، استاد دانشگاه ملی سن‌فرانسیسکو و تاریخ‌نگار مطالعات همجنس‌گرایی و کوئیر در امریکا، نیز تأیید می‌کند که تشکیل دپارتمان‌های مطالعات همجنس‌گرایی در دهه ۱۹۹۰، درست مانند مطالعات زنان در دهه ۱۹۷۰، از جنبش‌های مدنی و تغییرات اجتماعی در این کشور ریشه گرفته است. تعداد زیادی از اعضای اتحادیه آکادمیک همجنس‌گرایان^۳، هم‌زمان عضو جمعیت

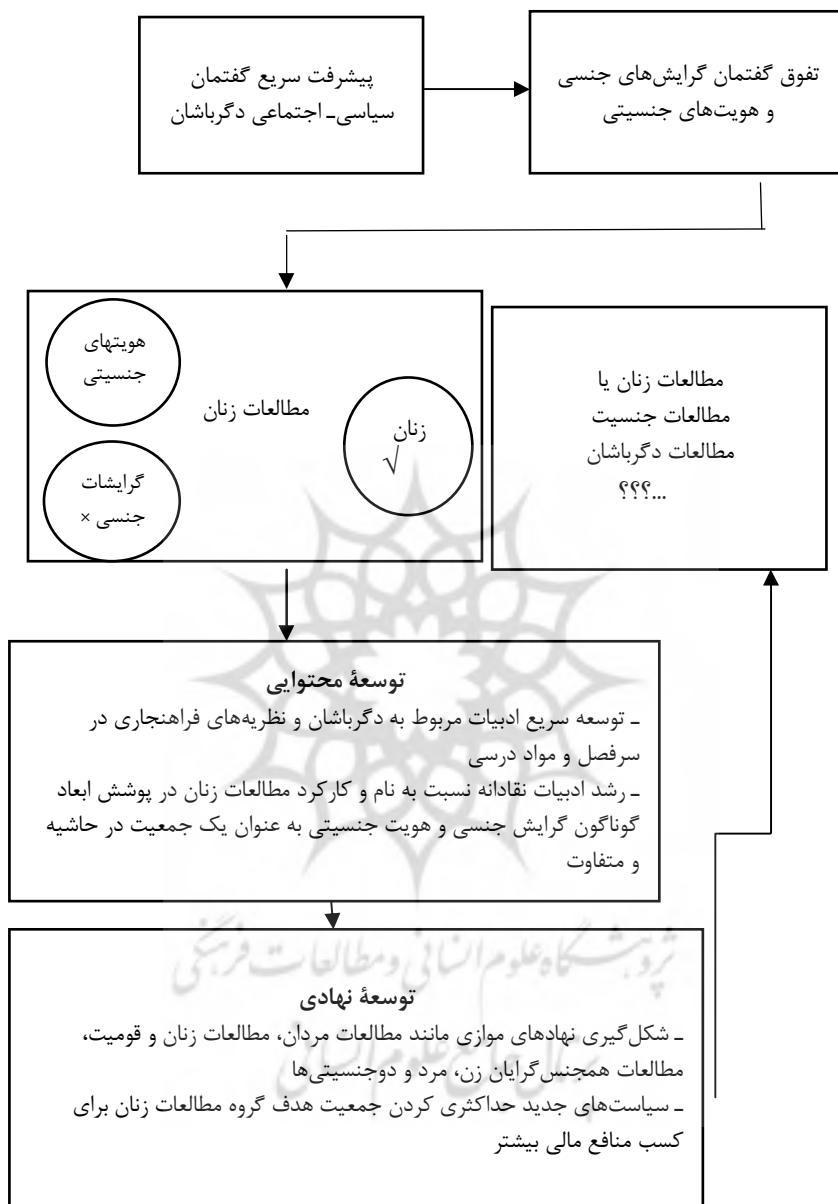
1. Feminist, Gender and Sexuality Studies
2. Nan Alamilla Boyd
3. Gay Academic Union

فعالان همجنس‌گرا^۱، جنبش مدنی به اصطلاح آزادی‌بخش همجنس‌گرایان محسوب می‌شوند. این نسل‌اولی‌های همجنس‌گرا، مانند نسل اول استادان و پژوهشگران مطالعات زنان، تلاش کردند مشروعیت گفتمان خود را تثبیت کنند و بسیاری از آن‌ها از پرچم مطالعات زنان در این مسیر بهره بردند. هرچند بویید معتقد است تفاوت یا دست‌بالای همجنس‌گرایان نسبت به مطالعات زنان البته حمایت اجتماعی و سیاسی و بودجه‌ای است که از خارج از دانشگاه دریافت کرده‌اند که به مراتب بیشتر بوده است [۱۲].

تغییر از مطالعات زنان به مطالعات جنسیت البته به نظر می‌رسد پایان راه این رشته در امریکا نباشد. تمایل به مشروعیت بخشیدن به مطالعات همجنس‌گرایی و زنان و مردان همجنس‌گرا و دیگر انواع دگرباشی، به‌خصوص پس از سال ۲۰۰۰، گاهی آن‌چنان افراطی پیگیری می‌شود که فردی مانند اولین تی. پک^۲، مؤسس انجمن ملی مطالعات زنان^۳، امروز به‌عنوان مؤسس سازمان ملی همجنس‌گرایان فمینیست^۴ در ویسکانسین معتقد به لزوم تأسیس دپارتمان‌هایی با عنوان خاص مطالعات زنان همجنس‌گراست تا به‌زعم وی زنان با گرایش‌های جنسی و هویت جنسیتی متفاوت را نمایندگی کند [۶].

تغییرات گفتمانی رشته مطالعات زنان از نیمه دهه ۱۹۹۰ تاکنون مسیری جدید را برای آن رقم زده است (به نمودار ۳ مراجعه کنید)؛ اما درنهایت، یک ابهام در ادبیات آکادمیک امریکا باقی است و آن اینکه با پذیرش پارادایم برساخت‌گرایی در تولید دانش و تسری ارزش‌ها، چگونه و با چه پشتوانه‌ای مشروعیت و مطالبه‌گری انواع گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی در دانشگاه‌ها و به طریق اولی و پیش از آن در جامعه امریکا بدین شدت رو به توسعه است. توسعه گفتمان جنسیت در امریکا بدین سمت‌وسو نباید ما را از یک سؤال کلیدی غافل کند که روئنبرگ نیز تصریح کرده است: «چگونه دانش بین رشته‌های مختلف [در اینجا مطالعات زنان، جنسیت و...] برساخته می‌شود و منافع چه کسانی با این نوع برساخت تأمین خواهد شد» [۳۳].

1. Gay Activists Alliance
2. Evelyn Torton Beck
3. National Women's Studies Association (۱۹۹۷)
4. National lesbian Feminist Organization



نمودار ۳. پارادایم تفوق گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی نیمه دهه ۱۹۹۰ تاکنون

بحث و نتیجه گیری

پژوهش حاضر به تحلیل فرایند تکوین رشته مطالعات زنان، فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی آن در ایالات متحده آمریکا از آغاز تأسیس اولین آن‌ها در دانشگاه سن‌دیگو در ۱۹۷۰ پرداخته و تلاش کرده است انعکاس و تأثیر تغییرات پارادایمی حوزه زنان و جنسیت را در دپارتمان‌های مذکور بازشناسی کند. مطالعات زنان از ابتدا بال دانشگاهی برای جنبش‌های مدنی فمینیست در آمریکا محسوب می‌شده است و پیوند ناگسستنی آن با تغییرات اجتماعی و سیاسی تا امروز مسجل است؛ اما از آنجا که این مطالعه بازه زمانی حدود نیم‌قرن را دربر می‌گیرد و قطعاً مطالعات زنان در این دوران فرازونشیب‌های بسیاری را پشت سر گذارده است، مطالعه حاضر فرایند تکوین رشته مطالعات زنان را در سه دوره تاریخی، منطبق با نظر متخصصانی مانند کارلین موسل (۱۹۹۲) بدین شرح مورد تحلیل قرار داده است: پارادایم سیستم جنس دوگانه: زنان در برابر مردان (۱۹۷۰- اوایل دهه ۱۹۸۰)، تغییر پارادایم از زن به زنان- از زنان به جنسیت (دهه ۱۹۸۰- نیمه دهه ۱۹۹۰)، پارادایم تفوق گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی (نیمه دهه ۱۹۹۰ تاکنون).

فرایند تکوین رشته مطالعات زنان، برنامه‌های آموزشی، تعریف سرفصل درس‌ها و تدوین مواد مورد تدریس در آمریکا فرایندی پویا و مبتنی بر تغییرات پارادایمی حوزه زنان و جنسیت با مفاهیم و مصادیق در حال تغییر و توسیع روزافزون بوده است؛ بنابراین، مطالعه حاضر با استفاده از روش فرایند پژوهی (ردیابی فرایند) به‌عنوان یک روش تحقیق نسبتاً نوین یاد و به‌کارگیری آرای کاربردی بیچ و پدرسون، به تحلیل رشته مطالعات زنان در متن جامعه آمریکا پرداخته است. منطبق با همین روش، تلاش شده است آثار تاریخ‌نگاران برجسته مطالعات زنان در آمریکا و نسل‌های پیشرو در تأسیس و تکامل این دپارتمان در دانشگاه‌های این کشور به‌عنوان منابع اصلی مطالعه مورد نظر قرار بگیرند. از این میان، می‌توان به افرادی مانند فلورنس هاو، کارل اهلوم، مارلین باکسر، پائولا روئنبرگ، آلیس گینزبرگ، نن آلامیلا بوید و... اشاره کرد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در هر سه دوره تاریخی بررسی شده، تغییرات پارادایمی حوزه زنان و جنسیت به‌خوبی در توسعه گفتمانی و محتوایی و همچنین ابعاد نهادی رشته مطالعات زنان مؤثر بوده است. تحت پارادایم سیستم جنس دوگانه، زنان در برابر مردان (۱۹۷۰- اوایل دهه ۱۹۸۰)، با تفوق گفتمان فمینیسم موج دوم و جهان‌بینی مبتنی برابری نهادی جنس زن در مقابل جنس مرد، تأکید بر اصلاح رویکردهای تبعیض‌آمیز، پدرسالارانه و برخاسته از فرودستی جنس زن در خانواده، قوانین و تقسیم کار مترتب بر آن در کنار تسری این اصلاحات به ساحت مشارکت اجتماعی و سیاسی مشهود بوده است. مطالعات زنان در این دوره همه تلاش خود را متمرکز کرده بوده است تا به‌لحاظ نهادی مشروعیت و جایگاه کسب کند و حتی با آرمان‌خواهی بسیار و مشارکت دانشجویان و استادان از دیگر رشته‌ها، انواع خوانش

برابری طلبانه تا دفاع از جایگاه زنان در نظام تبعیض آمیز سرمایه‌داری را استحکام ببخشد. راه‌اندازی مجلات دانشگاهی مطالعات زنان نیز قدمی مهم در مسیر تحکیم گفتمان‌سازی برای تحقق «خواهری جهانی» محسوب می‌شود. در نهایت می‌توان گفت، رشته مطالعات زنان، چه به جهت کمی و چه به جهت هنجارسازی، برای پذیرش موضوعات و روایت زنان به‌عنوان یک عرصه آکادمیک در این دوران به موفقیت‌های بسیاری دست یافت.

تغییر پارادایم از زن به زنان- از زنان به جنسیت (دهه ۱۹۸۰- نیمه دهه ۱۹۹۰)، بازه تاریخی دوم مطالعه‌شده را دربرمی‌گیرد. در این دور، شاهد انتقال از موج دوم به موج سوم فمینیسم هستیم. جامعه آمریکا بر همین اساس بیش‌ازپیش به یک نگاه پلورالیستی در عرصه زنان و جنسیت تمایل دارد و با بهره‌گیری از همکاری‌های میان‌دانشگاهی، با پوشش ادبیات زنان از نژادها، قومیت‌ها، ادیان، طبقات اقتصادی و اجتماعی و... تلاش می‌کند تجربه زیسته ایشان را رسمیت ببخشد. به‌خصوص با ورود به دهه ۱۹۹۰، با اتخاذ رویکرد مثبت و جامع نسبت به افراد با گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی گوناگون در جامعه و دانشگاه‌های آمریکا، هویت، ساختار و مشروعیت رشته مطالعات زنان برای پوشش مسائل مبتلابه در حوزه جنسیت با تشکیک جدی روبه‌رو می‌شود. همچنین، در این برهه با سیر رو به رشد جهانی شدن، زنان باید موقعیتشان را در نظام بین‌المللی سرمایه‌داری، عصر فناوری و اطلاعات پیچیدگی‌های پست‌مدرنی و پسااستعماری بازتعریف می‌کردند؛ و این‌همه بیش از آنکه مطالعات زنان را به‌عنوان یک متن تولید دانش از سوی زنان برای زنان حفظ کند، تغییر در سطوح مختلف از نام و عنوان رشته تا محتوا و نظریه‌پردازی در آن را موجب شد. بدین ترتیب، در پارادایم دوم، توجه از زن، به ما هو زن، به تنوعی از روایات زنانه و سپس از عرصه زنانگی به موضوعات مبتلابه افراد با طیفی از هویت‌های جنسیتی معطوف شد.

پارادایم تفوق گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی (نیمه دهه ۱۹۹۰ تاکنون) با فراگیر شدن جنبش‌های مدنی دگرباشان در آمریکا مقارن بوده است. این جنبش‌ها مانند جنبش‌های فمینیستی دهه ۱۹۷۰ به رشته مطالعات زنان به‌عنوان عرصه طرح مطالبات و شکایت از سال‌ها حاشیه‌نشینی می‌نگریستند. توسعه سریع نظریه کوئیر در مطالعات زنان این امر را تشدید می‌کرد. مطالعات زنان که پیش از این با سؤالات جدی روبه‌رو بود، اکنون با سیر تغییر نام، از جمله به «مطالعات جنسیت» و مشتقات آن، تغییرات ماهوی بسیاری می‌یافت. این امر همچنان یکی از مسائل مورد مناقشه میان دانشگاهیان امریکاست و بسیاری از منتقدان آن را قدمی به پس در مغفول داشتن تبعیض علیه زنان در عصر معاصر و آینده می‌دانند. سؤالی که به‌جاست دیگر محققان به آن بپردازند، این است که چه کسانی یا چه نهادهایی به‌خصوص از منظر اقتصادی در آمریکا ذی‌نفع‌اند که توسعه جنبش‌های اجتماعی مبتنی بر گرایش‌های جنسی متنوع، به‌خصوص همجنس‌گرایی، و انعکاس آن در گروه‌های آموزشی دانشگاهی را به صورتی بی‌سابقه پیگیری و حمایت می‌کنند.

Bibliography

- [1] Andersen, ML. (2014). "The nexus of race and gender: Parallels, linkages, and divergences in race and gender studies" In *The SAGE handbook of race and ethnic studies*, London: SAGE.
- [2] Armstrong, C, Fontaine, SI. (1989). "The Power of Naming: Names that Create and Define the Discipline", *Writing Program Administration*, 13: 5-14.
- [3] Aslama, M. (2004). "Media: Grassroots" In *Routledge International Encyclopedia of Women: Global Women's Issues*, NY: Routledge.
- [4] Bank, B. J., Delamont, S., & Marshall, C. (2012). *Gender and education: An encyclopedia*. Westport, Conn: Praeger Publishers.
- [5] Beach, D. & Pedersen, R. B. (2016). *Process-tracing methods: Foundations and guidelines*, Michigan: University of Michigan Press.
- [6] Beck, ET. (2008). "On Being a Pre-Feminist Feminist OR How I Came to Women's Studies and What I Did There" In *The Evolution of American Women's Studies*, New York: Palgrave Macmillan.
- [7] Beins, A. & Lapovsky, K. E. (2005). *Women's studies for the future: Foundations, interrogations, politics*, New Brunswick: Rutgers University Press.
- [8] Berger, M. T. & Radeloff, C. (2015). *Transforming scholarship: Why women's and gender studies students are changing themselves and the world*. NY: Routledge.
- [9] Blatter, J. & Haverland. M. (2014). *Designing cast studies: Explanatory approaches in small-N research*. Houndmills: Palgrave Macmillan.
- [10] Bourdieu, P. (1999). *Language and symbolic power*, Trans. Raymond, G., Adamson, M., Thompson, J. B. (Eds.). Cambridge: Polity Press.
- [11] Boxer, MJ. (2001) *When women ask the questions: Creating women's studies in America*, JHU Press.
- [12] Boyd, N.A. (2005). "What does Queer Studies Offer Women's Studies?" In *Women's studies for the future: Foundations, interrogations, politics*, New Brunswick, N.J: Rutgers University Press.
- [13] Claassens, L. J. M., Birch, B. C., & Brueggemann, W. (2015). *Restorative Readings: The Old Testament, Ethics, and Human Dignity*, Oregon: Pickwick Publications.
- [14] Crocco, MS. (2008). "A Personal and Epistemological Journey toward Women's Studies" In *The Evolution of American Women's Studies*, New York: Palgrave Macmillan.
- [15] Davis, K. et al. (Eds.). (2006). *Handbook of Gender and Women's Studies*, London: SAGE.
- [16] Eudey, B. et al. (2014). "The Role of Women's and Gender Studies in Advancing Gender Equity" In *Handbook for Achieving Gender Equity Through Education*, Routledge.
- [17] George, A. L.; Bennett, A.; Lynn-Jones S. M. & Miller S. E. (2005).

Case studies and theory development in the social sciences, Cambridge, Mass: MIT Press.

- [18] Ginsberg, A. E. (2008). "Triumphs, Controversies, and Change: Women's Studies 1970s to the Twenty-First Century" In *The Evolution of American Women's Studies*, New York: Palgrave Macmillan.
- [19] Griffin, G. (2006). "Gendered Cultures" In *Handbook of Gender and Women's Studies*. K. Davis, M. Evans & J. Lorber (Eds.). London: SAGE.
- [20] Helly, D. et al. (1997). *Looking Back, Moving Forward: 25 Years of Women's Studies History*, New York: Feminist Press at the City University of New York.
- [21] Hemmings, C. (2006). "The Life and Times of Academic Feminism" In *Handbook of Gender and Women's Studies*. Davis, K. et al. (Eds.). London: SAGE.
- [22] Heywood, L. & Drake, J. (1997). "Introduction" In *Third Wave Agenda: Being Feminist, Doing Feminism*, Heywood, L. & Drake, J. (Eds.), Minneapolis: University of Minnesota Press.
- [23] Kennedy, E. L. & Howe, F. (Ed.), (2000). *The Politics of Women's Studies: Testimony from 30 Founding Mothers*. CUNY: Feminist Press.
- [24] Kramarae, C. & Spender, D. (2004). *Routledge International Encyclopedia of Women: Global Women's Issues and Knowledge*. Routledge.
- [25] Jaschik, S. (2018). *The Evolution of American Women's Studies*, Inside Higher, Retrieved March 27, 2009 from <https://www.insidehighered.com/news/2009/03/27/women>.
- [26] Lee, J. R. E.; Wallerstein, I. & Aytar, V. (2005). *Overcoming the Two Cultures: Science vs. the Humanities in the Modern World-system*. Florence: Taylor and Francis.
- [27] Mann, S. A. & Patterson, A. S. (2016). *Reading feminist theory: From modernity to postmodernity*, NY: Oxford University Press.
- [28] Musil, CM. (1992). *The courage to question: Women's studies and student learning*, Association of American Colleges, 1818 R Street, NW, Washington, DC 20009.
- [29] O'barr, F. J. (2000). "The Necessity of Women's Studies in a Liberal Arts Education" In *Making Sense of Women's Lives: An Introduction to Women's Studies*, Umansky, L. et al. (Ed.), NY: AbeBooks.
- [30] O'Connor, K. (2010). *Gender and Women's Leadership: A Reference Handbook*, Thousand Oaks, California. Available from: <http://sk.sagepub.com/reference/womensleadership>.
- [31] Penner-Williams, J. (2010). "Feminist Theories" In *Encyclopedia of Curriculum Studies*, Kridel C., Craig, (Ed.), Vol. 1. Thousand Oaks, CA: SAGE.
- [32] Rabinowitz, N. S. (2002). "Queer theory and feminist pedagogy" In

- Twenty-First-Century Feminist Classrooms*. New York: Palgrave Macmillan.
- [33] Rothenberg, P. (2008). "Women Studies - The Early Years: When Sisterhood Was Powerful" In *The Evolution of American Women's Studies*. New York: Palgrave Macmillan.
- [34] Salper, R. (2011). "San Diego State 1970: The initial year of the nation's first women's studies program" In *Feminist Studies*. 37 (3): 656-82.
- [35] Sawyer, M. & Radford, G. (2008). *Making Women Count: A History of the Women's Electoral Lobby*. UNSW Press.
- [36] Walker, R. (2004). "Foreword" In *The Fire This Time: Young Activists and the New Feminism*, Labaton, V & Lundy Martin, D. (Eds.). New York: Anchor Books.
- [37] Wenniger, M. D. & Conroy, M. H. (2002). *Gender Equity or Bust!: On the Road to Campus Leadership with Women in Higher Education*. London: Wiley.
- [38] Wiegman, R. (Ed.). (2002). "The Progress of Gender: Wither "Women"?" In *Women's studies on its own: A next wave reader in institutional change*. Durham, N.C: Duke University Press.
- [39] Winkler, B. S. & DiPalma, C. (1999). *Teaching introduction to women's studies: Expectations and strategies*, Greenwood Publishing Group.
- [40] Zack, N. (2005). *Inclusive Feminism: A Third Wave Theory of Women's Commonality*, Lanham, MD: Rowman & Littlefield Publishers, Inc.